

پیامبر و جوانان



محمد تقی صرفی پور



بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

از امتیازات و شاخصه‌های دوران جوانی، داشتن روحیه‌ای لطیف، جسمی قوی و قلبی سالم و سرزنده است.

قلوب مستعد و بی‌آلایش جوانان که متأثر از پاکی و طهارت روح، صفای باطن و قریب‌العهد بودن به خداوند سبحان است در طول اعصار، همواره با خطرات و تهدیداتی روبرو بوده است از این‌رو انبیاء و اولیای الهی کوشیده‌اند تا با شناساندن عوامل انحراف و تبیین خطرات پیش‌رو و بیان بایسته‌ها و شایسته‌های این ایام به جوانان، آنان را در حفظ سرمایه‌های ایام جوانی یاری رسانده از گزند عناصر فرصت طلب و سودجویی که کوشیده‌اند تا با انحراف جوانان، زمینه را برای بهره‌گیری هر چه بیشتر از این ارزنده‌ترین ذخائر و سرمایه‌های جوامع انسانی فراهم آورده راه را برای سودجویی‌ها و کامیابی‌های شخصی خود فراهم آوردند، محفوظ دارند. پیامبران الهی تلاش کردند تا با هدایت و پرورش صحیح و کارآمد نیروها و استعدادهای ایام جوانی، آن را در مجرای حقیقی و درست آن یعنی عبودیت و بندگی خداوند قرار دهند تا با پیمودن این راه، فرد به سعادت دنیا و آخرت نائل آید..... رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با جوانان آن چنان ارتباط عاطفی‌ای برقرار کرده بود که آنان بی‌هیچ واژه‌ای با حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به صحبت برمی‌خاسته حتی اعمال زشتی را که انجام داده یا قصد انجام آن را داشتند را با ایشان در میان می‌گذاشتند نقل شده: «که جوانی نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و گفت: ای پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! اجازه بده زنا کنم! مردم به سویش هجوم آوردند و آزارش دادند و گفتند: ساکت شو! پیامبر خدا [به او] فرمود: "نزدیک بیا".

جوان به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نزدیک شد و نشست. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پرسید:

"آیا این عمل را برای مادرت می‌پسندی؟"

"گفت: نه به خدا، جانم فدایت! فرمود: "مردم هم این عمل را برای مادران خود نمی‌پسندند

". سپس [فرمود: "آیا این عمل را برای دخترت می‌پسندی؟]

جوان گفت: نه به خدا، ای پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، جانم فدایت! فرمود: "مردم هم این عمل را برای دختران خود نمی‌پسندند

". سپس [فرمود: "آیا این عمل را برای خواهرت می‌پسندی؟]

". گفت: نه به خدا، جانم فدایت! فرمود: "مردم هم این عمل را برای خواهران خود نمی‌پسندند

". آن گاه فرمود: "آیا این عمل را برای عمّه‌ات می‌پسندی؟

". گفت: نه به خدا، جانم فدایت! فرمود: "مردم هم آن را برای عمّه‌های خود، روا نمی‌دارند

". سپس [فرمود: "آیا این عمل را برای خاله‌ات می‌پسندی؟]

". گفت: نه به خدا، جانم فدایت! فرمود: "مردم هم آن را برای خاله‌های خود نمی‌پسندند

سپس [پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، دست خویش را بر آن جوان نهاد و گفت: "بار خدایا!]

". !گناهِش را ببخش و دلش را پاکیزه گردان و به وی پاکدامنی عنایت فرما

نقل شده که آن جوان، از آن پس، هرگز سراغ کار [[[خلاف]]] را نگرفت.» (احمد بن حنبل، مسند

(.احمد، بیروت، دارصادر، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵۶ - ۲۵۷

پیامبر و جوانان

رسول خدا(ص) فرمودند: «به راستی که خداوند، مرا بشارت دهنده و هشداردهنده برانگیخت؛ پس جوانان، با من پیمان بستند و پیران، با من به مخالفت برخاستند.» و آن گاه، این آیه را خواند: «و عمر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید.»^۱

در این کتاب به توجه ویژه رسول خدا(ص) به جوانان اشاره شده است.

زمستان 1401. کرمانشاه

¹ محمد مجدی ری‌شهری، حکمت‌نامه پیامبر اعظم(ص)، ج 7، ص 369.

² سورة ص، آیه 4.

در سال سوم هجرت، که قریش با سه هزار مرد جنگی آهنگ جنگ با مسلمانان رانواخت و زمینه نبرد «احد» را فراهم آورد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آگاهی از تصمیم قریش، مقابله با هجوم مشرکان را تدارک دید. او خوش نداشت که جنگجویان مسلمان در بیرون شهر مدینه با دشمن رو به رو شوند و برخورد با مشرکان قریش را در مدینه ترجیح می داد. از این رو، نظر خود را با اصحاب در میان گذارد و آنان را به مشورت فرا خواند. بزرگان مهاجر و انصار نیز دیدگاه پیامبر را پسندید و با ایشان هم عقیده شدند. اما جوانان (فتیان احداث) که بسیاری از آنان به دلیل کوچکی در نبرد «بدر» شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت با این رای مخالفت کرده و گفتند

ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده ایم^۳

عبد الله بن ابی در اعتراض به نظر جوانان، گفت:

ای رسول خدا! در مدینه بمان و بر سر دشمن مرو، چه به خدا قسم ما تاکنون از مدینه بر سر دشمن نرفته ایم جز این که شکست خورده ایم و برعکس، دشمن تاکنون بر سر ما به مدینه نیامده است جز این که پیروز شده ایم. پس دست از ایشان بدار، تا اگر بمانند، در بدترین زندان مانده باشند و اگر بر سر ما بتازند، مردان ما رو به رویشان بجنگند و زنان و کودکان از بالای بامها سنگباران شان کنند و اگر هم باز گردند، چنان که آمده اند، ناامید برگردند.^۴

در نتیجه اصرار جوانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر آنان را مقدم داشت و تصمیم بر حرکت گرفت و داخل خانه شد و سلاح پوشید آماده حرکت بیرون آمد و در پاسخ یاران جوان که بر اثر تویخ صحابی بزرگ؛ سعد بن معاذ و اسید بن حضیر از اصرار خویش معذرت خواستند، چنین فرمود

^۳ السيرة النبوية، ابن هشام، ج 3، ص 63.

^۴ المصنف، عبدالرزاق، ج 5، ص 364.

پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی آن که جنگ کند، آن را از تن درآورد. اکنون «
بنگرید که آنچه دستور می‌دهم، انجام دهید و به نام خدا رهسپار شوید که اگر شیک‌با باشید، پیروز
خواهید شد»^۵

نیکویی مشاوره و پسندیدگی آن در هنگامه جنگ احد، بخصوص شخصیت دادن به جوانان و درنگ
و توجه به نظرات آنان، نزول این آیات را در پی داشت^۶

به (برکت) رحمت الهی در برابر آنان نرم و (مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف «
تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها آموزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت
کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن، زیرا خداوند متوکلان را دوست
دارد»^۷

به ترغیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال پنجم بعثت، به منظور در امان ماندن از آزار و
فشارقریش کاروان یکصد و یک نفره مهاجران به حبشه عزیمت کرد و از سوی حضرت، سرپرستی
آن به جوان رشید اسلام، جعفر بن ابی طالب علیه السلام سپرده شد.

عملکرد و نقش جعفر در محفل بزرگ نجاشی، و معرفی زیبای دین اسلام و قرائت آیاتی از سوره
مریم، در اقامت مسلمانان در حبشه بسیار مؤثر بود و ایشان را از بازگشت نجات داد^۸

در سال دوازدهم بعثت گروهی از یثربیان بارسول خداصلی الله علیه و آله دیدار کرده و به دین اسلام
گرویدند. در پی بازگشت این گروه، پیامبرصلی الله علیه و آله، جوان خوش سیمای مسلمان، مصعب
بن عمیر را همراهشان ساخت تا در ابلاغ پیام دین در میان یثربیان تلاش کند و به آنان قرآن بیاموزد.

^۵ ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ تاریخ تحلیلی پیامبر اسلام، ص ۳۰۹.

^۶ الصحيح من سيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضى عاملی، ج ۶، ص ۸۷-۱۱۱.

^۷ سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

^۸ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۶.

کار کرد مصعب در یثرب بسیار مثبت بود، اوبا قرائت قرآن و تبیین دیدگاههای خاتم الانبیاء، دل مردم بخصوص جوانان را به سمت اسلام کشاند و بر تعداد مسلمانان افزود. مصعب پیشنهاد یثربیان بود و نخستین نماز جمعه را در آن شهر اقامه کرد و زمینه هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به این شهر فراهم ساخت.⁹

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در راستای نشر و تبلیغ دین، افرادی را در مناطق می گماشت، از جمله پس از نبرد حنین و انجام عمره، معاذ بن جبل به عنوان مأمور تعلیم قرآن، بیان احکام و تبلیغ آیین اسلام در شهر مکه منصوب کرد.¹⁰

معاذ بن جبل « که در سن هیجده سالگی مسلمان شده بود، در نخستین نبرد مسلمانان با مشرکان « (جنگ بدر) - که بیست بهار از عمرش می گذشت. - شرکت کرد. او هماره در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضوری چشمگیر داشت. معاذ در هنگام تصدی ترویج دین در شهر مکه حدوداً 26 ساله بود.¹¹

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت، یار هفده ساله خود، عمرو بن حزم را به نجران فرستاد تا بنو حارث بن کعب را بادی اسلام آشنا کند و آنان را قرآن بیاموزد.¹²

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام غزوات، پرچم را به دست سردار جوان سپاه، علی علیه السلام می سپرد.¹³

و این نکته در میان تمام نخبگان زبانزد بود و مورخان از آن یاد کرده اند.¹⁴

ابن عباس، علی علیه السلام را صاحب لواء و پرچم سپاه محمد صلی الله علیه و آله می دانست.¹⁵

⁹ اسدالغایه، ج 4، ص 143؛ بحار الانوار، ج 19، ص 10.

¹⁰ سیره ابن هشام، ج 4، ص 143.

¹¹ تهذیب الکمال، مزی، ج 28، ص 107-112.

¹² الاستیعاب، قرطبی، ج 2، ص 257.

¹³ الصحیح فی سیره النبی، ج 6، ص 116.

¹⁴ « ان علیا کان صاحب لواء رسول الله (ص) یوم بدر و فی کل مشهد؛ علی پرچمدار رسول خدا (ص) در بدر و تمام نبردها بود.

(سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 617).

¹⁵ الاستیعاب، ج 3، ص 197.

مالک بن دینار از سعید بن جبیر و برخی از قاریان قرآن پیرامون پرچمدار رسول اکرم سؤال کرد و ایشان در پاسخ، علی علیه السلام را صاحب رایت و پرچم حضرت معرفی کردند^{۱۶}

گویند: در جنگ احد دست راست علی علیه السلام آسیب می بیند و پرچم از دست او می افتد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که پرچم را به دست چپ علی بسپارند و سپس این جمله را فرمود:

علی علمدار من در دنیا و آخرت است^{۱۷}

گویا به جز منصب علمداری سپاه محمد صلی الله علیه و آله، مهاجر و انصار و هریک از قبایل نیز پرچم و پرچمداری داشته اند که می توان از علمداری مصعب بن عمیر در بدر و احداشاره کرد^{۱۸} همچنین در نبرد تبوک، پرچم «بنی مالک بن نجار» به دست عماره بن حزم بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را از او ستاند و به یکی از جوانان آن قبیله، یعنی زید بن ثابت^{۱۹} سپرد و در پاسخ به شکوه عماره، چنین فرمود:

چون زید قرآن بیشتری از تو می داند، او را مقدم داشتم^{۲۰}

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت، سریه موته را برای نبرد با رومیان فراهم آورد. دودو جوان دلیر، جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه را فرمانده اول و دوم سپاه قرار داد^{۲۱}

همچنین زید، از سال سوم هجرت تا پیش از جنگ موته، هشت سریه را فرماندهی کرد،^{۲۲}

که این انتصاب ها از سوی برخی یاران مورد اعتراض قرار گرفت. لیکن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شایستگی و فضیلت زید را دلیل این انتصاب بر شمرد^{۲۳}

¹⁶ المستدرک للصحيحين، حاکم، ج 3، ص 137.

¹⁷ تاريخ الخميس، ج 1، ص 434.

¹⁸ طبقات الكبرى، ج 3، ص 86.

¹⁹ زید بن ثابت در این جنگ حدود بیست ساله بود. او پیش از این به دلیل خردی سن از شرکت در جنگ بدر منع شد، چون سیزده سال بیش نداشت. گویند: اولین حضور او در نبرد خندق بود، زید 16 ساله در این جنگ در حفر خندق تلاش کرد و به انتقال خاک می پرداخت.

(الاستيعاب، ج 2، ص 111)

²⁰ همان

²¹ اعلام الوری، ج 1، ص 212.

²² تاريخ پیامبر اسلام، ص 241-244.

در اقدامی دیگر، حضرت محمدصلی الله علیه وآله در سال دهم هجرت، فرماندهی سپاه اسلام را به «اسامه بن زید» سپرد و با دست مبارک خویش پرچمی برای اسامه بست و به او چنین فرمود

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن، با دشمنان خدا پیکار بنما، سحرگاهان براهالی «انبا»^{۲۴}

حمله ببر و این مسافت را آن چنان سریع طی کن که پیش از آن که خبر حرکت توبه آن جا برسد، خود و سربازانت به آن جارسیده باشید^{۲۵}

قیس بن سعد» جوان شجاع یثرب و فرزندصحابی نامی سعد بن عبادہ نیز در عصرشکوفایی اسلام، «خوش درخشید، او گاه ازسوی رسول اکرم صلی الله علیه وآله مامور گرفتن صدقات ازقبایل می گشت»^{۲۶}

همچنین در سال هشتم هجرت، پیامبر خداصلی الله علیه وآله، او را به ناحیه یمن فرستاد و دستور داد که بر «صداء»^{۲۷}

حمله برد. قیس با چهارصد نفر ازمسلمانان درناحیه «قنات»^{۲۸}

اردوزد. پیش از حمله قیس،جمعی از صداء نزد حضرت محمدصلی الله علیه وآله آمده وتعهد کردند که قوم خود را به اطاعت ازمسلمانان وادارند. رسول خداصلی الله علیه وآله نیز سپاه قیس را به مدینه بازگردانید و پس از آن،اسلام بین اهل صداء رواج یافت.^{۲۹، ۳۰}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: روزی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) از برخی جوانان

انصار ستایش کرد و فرمود می خواهم بر شما آیاتی از قرآن مجید تلاوت کنم؛ پس هر که گریه کرد،

²³ صحیح البخاری، ص 736.

²⁴ «انباء» جزئی از خاک «تلقاء» است که در نزدیک موته در سوریه واقع است.

²⁵ -فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 2، ص 485.

²⁶ سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 273.

²⁷ «صداء» نام قبیله ای از عرب است که سرزمین آنها نیز به همین نام نامیده می شود.(معجم البلدان، ج 3، ص 397).

²⁸ «قنات»، نام دو وادی و صحرا در مدینه و طائف است. (همان، ج 4، ص 401).

²⁹ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4180/4753/38582>

³⁰ السيرة الحلبية، ج 3، ص 337.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى « بهشت بر او واجب می شود. آن گاه آخر سوره زمر را بر آنان تلاوت فرمود

جَهَنَّمَ زُمْرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ

رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ³¹

کسانی که کافر شدند، گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند وقتی به دوزخ می رسند، درهای آن

گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که

آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟

می گویند: آری ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

تمام جوانان حاضر در مجلس گریستند، جز یک جوان که گفت: یا رسول الله من خود را به حال

.گریه در آوردم، اما اشکی از چشمانم جاری نشد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من بار دیگر این آیه را بر شما تلاوت می کنم و هر که خود را به

حالت گریه در آورد، بهشت بر او است و آن گاه آیه را بر آنها تکرار فرمود این بار تمام جوانان

گریه کردند مگر همان جوان که فقط تباکی کرد و به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه از اهل

بهشت شدند.^{۳۲}

امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: هنگام برگشتن نیروهای رزمنده از جنگ تبوک پیامبر (صلی

الله علیه و آله) دستور داد تا مسابقه شتر دوانی برگزار گردد در این مسابقه، شتر پیامبر (صلی الله علیه و

آله) که اسامه بن زید بر آن سوار بود، برنده شد اسامه، آن روز جوانی 17 ساله بود

همه می گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) برنده شده است؛ اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود:

اسامه برنده است.^{۳۳}

رسول گرامی اسلام در طول سالیان نبوت خود، چه در مکه و چه در مدینه، بلکه در تمام دوران عمر

پر برکت خویش، با این قشر رابطه‌ی خوبی داشت؛ حتی نسبت به برخی جوانان غیر مسلمان نیز عنایت

ویژه داشت؛ به گونه‌ای که آن‌ها را متمایل به اسلام می نمود. گاه که برخی از آنان را نمی دید تفقد

کرده، به سراغشان می رفت.

³² سفینة البحار، ج 2، ص 94.
³³ وسائل الشیعه، ج 13، ص 351.

آورده اند: نوجوانی یهودی در مدینه همواره به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد؛ به

حدی که رابطه اش با آن حضرت خصوصی شده بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برای پیام

...رسانی به اطراف می فرستاد و

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند روز او را ندید. از اصحاب احوال او را پرسید. یکی گفت: او در بستر

مرگ است و گویی امروز آخرین روز او در دنیا و نخستین روز او در آخرت است. پیامبر (صلی الله

علیه و آله) همراه چند نفر از اصحاب به خانه او رفت و او را بیهوش دید. وجود مقدس رسول اکرم

(صلی الله علیه و آله) مایه برکت بود وقتی شخصی را صدا می زد هر چند او بیهوش باشد، پاسخ آن

حضرت را می داد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را صدا زد نوجوان یهودی، چشم هایش را گشود و عرض کرد

.لیک یا ابالقاسم حضرت به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا گواهی بده

نوجوان به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود، چیزی

نگفت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد او باز پدر

خود را دید و چیزی نگفت

برای بار سوم نیز این کار تکرار شد

پدرش به زبان آمد و گفت: فرزندم ملاحظه مرا نکن؛ اختیار با خودت است، هر چه می خواهی بگو

سپس جان به آفرین «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله» در این هنگام نوجوان گفت

تسلیم کرد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از پدرش خواست که خود به مسائل کفن و دفن آن نوجوان بپردازد

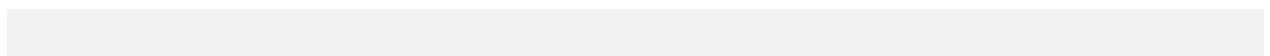
سپس به یاران فرمود: بدن آن نوجوان تازه مسلمان را غسل داده، کفن کنید. آنان نیز پس از غسل و

کفن، جنازه او را به حضور رسول خدا آوردند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر پیکر جوان تازه مسلمان نماز خواند و پس از پایان مراسم دفن،

الحمد لله الذی انجا بی «پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه خود بازگشت؛ در حالی که می فرمود:

سپاس خدای را که امروز به وسیله من انسانی را از آتش جهنم نجات داد.^{۳۴} «الیوم نسمة من النار



جوانی از جوانان تازه مسلمان، عادت زشت زمان جاهلیت را ترک نکرده بود و همچنان با زنهای ناپاک در خارج از شهر مکه ارتباط داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قضیه باخبر شد و تصمیم گرفت به نحوی که شده این عادت بد را از سر او یک بار که از خارج شهر می آمد سر راهش قرار گرفتند و به او .ببندازد جوان کجا بودی؟ عرض کرد ای رسول خدا، شترم گم شده بود رفتم پیدا :فرمودند .پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امیدوارم دیگر در بیابان شتر گم نکنی .کنم مدتی از این قضیه گذشت. بار دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع دادند که فلان جوان را در همان محله های بد نام مشاهده کرده اند. بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله سر راهش قرار گرفت، او تا از دور چشمش به پیامبر افتاد به خود گفت: در چاره ای .گذشته گفتم شترم گم شده بود، این بار جواب آن گرامی را چه بگویم اندیشید و آن ایستادن به نماز بود تا شاید پیامبر رهایش کند. ولی هر چه نماز خواند

ای جوان من: نتیجه ای نگرفت تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند³⁵ مصمم هستیم که تو دیگر در بیابان شتر گم نکنی

حنظله غسیل الملائکه فرزند ابوعامر جوانی از قبیله خزرج بود که در شب پیش از جنگ احد با دختر عبدالله بن ابی سلول ازدواج کرد. او از پیامبر (ص) برای ماندن در شهر و رفتن نزد همسرش اجازه خواست. پیک وحی با آیه ای برای اجازه دادن نازل شد؛ پیامبر (ص) نیز اجازه داد، صبح زود حنظله برای اینکه فرصت جهاد را از دست ندهد، با حالت جنابت در نبرد حاضر شد و هنگامی که قصد کشتن ابوسفیان را داشت، یکی از مشرکان به سویش آمد و او را با نیزه به شهادت رساند، بعد از جنگ، بدن او را شسته دیدند و علت را جویان شدند. پیامبر (ص) فرمود: «دیدم فرشتگان میان زمین و آسمان حنظله را با آب باران در برگ هایی از طلا غسل می دادند»، بدین سبب وی «غسیل الملائکه» یعنی غسل داده شده توسط فرشتگان نام گرفت.

یار پیامبر (ص)*

عمار بن یاسر که مادرش سمیه نخستین زن شهید در راه خدا بود، از جوانان پیشتاز در ایمان و هجرت است. در آغازین روزهای جلوه اسلام، همراه پدر و مادرش شکنجه های مشرکان را تحمل کرد و بعد از پیامبر (ص) همراه حضرت علی (ع) بود و در جنگ صفین شهد شهادت نوشید. بدین سان، پیشگویی شگفت انگیز پیامبر (ص) به واقعیت پیوست که فرموده بود: «تو را گروه متجاوز می کشند»، همچنین شهادتش، گواهی بر حقانیت امیرالمؤمنین (ع) و ستمگری معاویه شد.

بها دادن به جوانان لایق

در سال سیزدهم بعثت بود که وقتی نخبگان مدینه خدمت رسول گرامی اسلام می رسند و از او می خواهند که سفیری را معرفی کند که این سفیر به مدینه برود و زمینه حضور پیامبر اکرم (ص) را برای سال بعدی فراهم کند پیغمبر اکرم یک جوان حدود ۱۸ یا ۲۰ ساله ای را (بر اساس اختلافی که

از نظر سن در کتب تاریخ است) به نام مصعب بن عمیر را به عنوان سفیر خود در نخستین گام سیاسی برمی دارد. پیغمبر اکرم (ص) با بها دادن به جوان، مصعب بن عمیر را به مدینه می فرستد و این جوان هم مؤثر واقع می شود و زمینه حضور پیامبر اکرم (ص) را در مدینه فراهم می کند. در سال هشتم از سال هجرت وقتی که پیامبر اکرم (ص) مکه را فتح می کند و از مکه خارج می شود جوانی را که برای نخستین بار به عنوان یک جریان سیاسی یعنی مسئله ایی بزرگ که عبارت است از فرمانداری مکه و آن هم مکه ایی که از شخصیت های بزرگی در آنجا وجود دارد پیغمبر اکرم، جوان ۲۱ ساله ایی با نام عتاب بن اسید را به عنوان فرماندار مکه معرفی می کند. زمانی که پیامبر اکرم این جوان را به عنوان فرماندار معرفی می کند مردمان مکه را جمع می کند و می فرماید به هیچ وجه حق ندارید به دلیل کم سن بودن او با او مخالفت کنید؛ بزرگی هرگز به سن نیست بلکه بزرگی به شایستگی طرف است و این جوان ۲۱ ساله از نگاه من شایسته فرماندار شدن است. در سال یازدهم هجرت هم که خود رسول گرامی اسلام بیمار هستند و شاید چند روز بیشتر از عمر آن بزرگوار باقی نمانده است، در آن شرایط سخت بیماری، جوانی به نام اسامه بن زید را به عنوان فرمانده یک جنگ بزرگ معرفی می کند و اصحاب بزرگ خود را تحت فرماندهی وی قرار می دهد و وقتی که از فرماندهی وی تخلف می کنند^{۳۶}. پیامبر به شدت با آنها برخورد می کند

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر مرکبی سوار بود و «فضل بن عباس» را که جوانی زیبارو بود، پشت سر خود سوار کرد و از راهی گذشت. در این هنگام زن جوانی جلو آمد و سلام کرد و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه خواست تا مطلبی دربار مسائل دینی پرسد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرکب را نگه داشت و به پرسش او گوش فرا داد. آن گاه پاسخ نسبتاً مفصلی به او داد. در حین پاسخ حضرت متوجه شد، حواس زن جوان به گفته های او نیست و به پشت سرش، یعنی به فضل نگاه می کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عقب نگاه کرد و دید که فضل نیز به آن زن

جوان چشم دوخته است. پیامبر برای اینکه جلوی این کار را بگیرد، سر فضل را به طرف دیگر . «برگرداند و به او فرمود: «زنی جوان و مردی جوان، می ترسم شیطان در میان ایشان پا بنهد.^{۳۷}

ابن اسحاق» می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با وجود این که که از بیماری رنج می برد، لشکر اُسامه را به سوی «بلقاء» و «داروم» در سرزمین فلسطین فرستاد؛ در این میان، عده ای می گفتند: چگونه او را که جوانی بیش نیست بر تمام مهاجرین و انصار برتری داده و او را فرمانده کرده است؟ به دنبال اعتراض عده ای از صحابه، آن حضرت درحالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، از حجره بیرون آمد و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، دستورات اسامه را اطاعت کنید و همراه لشکر او خارج شوید، به خدا سوگند اگر امروز درباره فرماندهی او ایراد می گیرید، در گذشته نیز در مورد پدرش هم ایراد می گرفتید؛ او شایستگی فرماندهی را دارد، چنان که پدرش نیز شایستگی فرماندهی را داشت.^{۳۸}

مخالفت با فرماندار مکه

در سال هشتم هجری، مکه بدون خونریزی توسط سپاهیان اسلام سقوط کرد. پس از فتح مکه زمانی نگذشت که جنگ حُنین پیش آمد. رسول خدا(ص) و یارانش ناچار بودند که مکه را ترک کنند و به جبهه نبرد بروند. سوی دیگر می بایست برای اداره کردن شهر مکه که به تازگی از دست کفار و مشرکان خارج شده بود، فرمانداری لایق و شایسته، و مدیر باکفایتی برگزیده شود، تا بتواند به کارهای مردم رسیدگی کند و اگر از سوی دشمنان حرکاتی انجام شد، مانع شود. از پیامبر اسلام(ص) از میان تمام مسلمانان، جوان بیست و یک ساله ای به نام عتاب ابن اسید را برای این کار مهم برگزید و به نام وی فرمانی صادر کرد و دستور داد با مردم نماز گزارد. وی نخستین امیری بود که پس از فتح مکه، در آن مکان نماز جماعت برپا کرد. رسول خدا(ص) به عتاب فرماندار برگزیده خود فرمود: آیا

^{۳۷} صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۳.

^{۳۸} دمشقی، ابن کثیر؛ البدایه والنهایه، بیروت، دارالفکر، ج ۵، ص ۳۱۲

می دانی تو را به چه مقامی برگزیده‌ام و بر چه قومی فرمانروا کرده‌ام؟ تو را به امیری اهل حرم خدا و ساکنان مکه معظمه برگزیدم. اگر میان مسلمانان کسی را از تو شایسته‌تر می‌دانستم، حتماً این مقام را به وی واگذار می‌کردم. انتخاب آن جوان از سوی پیامبر(ص) به چنین مقام بزرگی باعث رنجش خاطر و آزرده‌گی شدید بزرگان عرب و سران مکه شد. در نتیجه زبان به اعتراض و شکایت گشودند و گفتند: رسول خدا(ص) دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم. بدین جهت جوان نوری را بر ما پیران عرب و بزرگان مکه، امیر و فرمانروا کرده است این سخنان به گوش رسول خدا(ص) رسید. از این رو نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت و در آن مراتب شایستگی و لیاقت عتاب را یادآور شد و تأکید کرد مردم موظفند از دستورات وی پیروی کنند و فرمان او را به کار برند. در بخش پایانی نامه، با جمله کوتاهی اعتراض نابجای مردم را چنین پاسخ داد: هیچ یک از شما نباید جوانی عتاب را اساس اعتراض خود قرار دهد زیرا ملاک برتری و ارزش انسان، بزرگی سن نیست، بلکه برعکس، میزان ارزش انسان، فضیلت و کمال معنوی او می‌باشد. عتاب پس از پیامبر(ص) از سوی ابوبکر نیز فرماندار مکه بود تا این که در آغاز سال 23 هجری درگذشت³⁹

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل است که روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح می‌گذازد. پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک نام داشت. دیدند... که سرش از کثرت بی‌خوابی به زیر می‌آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته است حضرت از او پرسیدند: به چه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه؟! عرض کرد صبح کردم یا رسول الله... با یقین. حضرت فرمود: بر هر چیزی که ادعا کنند حقیقتی و علامتی هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: حقیقت یقین من یا رسول الله... این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار و روزهای گرم مرا به روزه می‌دارد و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده است و یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا عرش خداوند

را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلاق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و می بینم اهل بهشت را که در بهشت تنعم می نمایند. و می بینم اهل جهنم را که در میان آتش معذبند. حضرت به اصحاب فرمود: این بنده ایست که خدا دل او را به ایمان منور گردانیده است. پس فرمود: ای جوان بر این حال که داری ثابت باش. عرض کرد یا رسول الله... دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا کرد و او در یکی از جنگها به فیض شهادت نائل آمد. ** منازل الاخره، ص 134

روزی جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با کمال گستاخی گفت: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟ با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با کمال ملایمت و اخلاق نیک به جوان فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد و در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست.

پیامبر از او پرسید: آیا دوست داری کسی با مادر تو چنین کند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: (ﷺ) همینطور مردم راضی نیستند با مادرشان چنین شود.

بگو بینم آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همینطور مردم (ﷺ) درباره دخترانشان راضی نیستند.

بگو بینم آیا برای خواهرت می پسندی؟ جوان مجدداً انکار کرد (و از سوال خود پشیمان شد). (ﷺ) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: (خدایا قلب

او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی بی عفتی حفظ کن) از آن به بعد،
زشت ترین کار در نزد این جوان، زنا بود

منبع: یکصد موضوع پانصد داستان

رسول الله صلی الله علیه وآله ✦

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَا مَنْ تَشَبَّهَ بِالنِّسَاءِ مِنَ الرِّجَالِ

زنانی که شبیه مردان شوند، و مردانی که شبیه زنان شوند، از ما نیستند

کنز العمال، جلد ۱۵

جواب خییلی جالب یک نوجوان به رسول اکرم

إرشاد القلوب: حکایت شده است که نوجوانی که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود، به پیامبر صلی الله

علیه و آله سلام کرد و از خوش حالی دیدن ایشان، چهره اش گشاده گشت و لبخند زد. پیامبر صلی

الله علیه و آله به او فرمود: "ای جوان! مرا دوست داری؟".

گفت: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، آری! فرمود: "همچون چشمانت؟".

گفت: بیشتر.

فرمود: "همچون پدرت؟".

گفت: بیشتر.

فرمود: "همچون مادرت؟".

گفت: بیشتر.

فرمود: "همچون خودت؟".

گفت: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، بیشتر.

فرمود: "همچون پروردگارت؟".

گفت: خدا را، خدا را، خدا را، ای پیامبر خدا! که این مقام، نه برای دوست و نه دیگری. در حقیقت،

تو را برای دوستی خدا، دوست می دارم.

در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان خود روی کرد و فرمود:

"این گونه باشید. خدا را به سبب احسان و نیکی اش به شما، دوست بدارید و مرا برای دوستی خدا،

دوست بدارید."

منبع: حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، محمدی ری شهری و همکاران،

دارالحديث، قم: 1386، صص 319-320.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): با جمعی از اصحاب خود از جائی عبور میکردند که مردی از کنار

ایشان عبور نمود بعضی که او را میشناختند گفتند دیوانه است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

فرمودند: این مرد دیوانه نیست بلکه مبتلا به مرضی است دیوانه حقیقی آن زن و مردی است که

جوانی خود را در غیر طاعت الهی صرف کرده باشد. مشکوٰۃ الانوار صفحه 153

به پیامبر (ص) گفته شد: فلان جوان روزها نماز میخواند اما شبها در پی دزدی و چپاول اموال مردم است، حضرت فرمود: "لعلّ صلاته تنهاه؛ امید است که نمازش او را از این کار زشت باز بدارد.⁴⁰

به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: فلان جوان که در نماز جماعت شما حاضر می شود چشم چران است و به نامحرم نگاه می کند. حضرت فرمود: او را به حال خود واگذارید که این نماز جماعت سبب ترک این عادت زشتش می شود. بعد از مدتی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر دادند که آن جوان موفق به توبه از آن عادت زشت شده است.⁴¹

ابن عباس می گوید: هر گاه پیامبر (ص) کسی را می دید و وی توجه حضرت را به خود جلب می کرد، می پرسید: آیا او شغل و حرفه ای دارد؟ اگر می گفتند: نه، می فرمود: از چشم من افتاد. وقتی از ایشان سؤال می کردند: چرا؟ حضرت می فرمود

به خاطر اینکه اگر انسان خدا شناس، شغلی نداشته باشد، دین خدا را وسیله دنیای خود قرار می دهد «⁴² و از دین خود می خورد

آندوسکوپي

پرسش. آندوسکپی دستگاهی است که داخل معده می شود و عکسبرداری می کند، بدون این که [?] چیزی داخل معده شود. آیا این عمل روزه را باطل می کند؟

⁴⁰ جصاص، احکام القرآن، ج 3، ص 454.

⁴¹ <http://www.arums.ac.ir/namaz/fa/page/2329>

⁴² داستان های بحار الانوار، ج 1، ص 24.

آیه‌الله بهجت: روزه را باطل می‌کند؟

آیات عظام خامنه‌ای، سیستانی، صافی، فاضل و مکارم: اندسکویی کردن مبطل روزه نیست مگر این ؟
که همراه ژل و موادی باشد که وارد حلق گردد یا به لوله آن آب دهان بچسبد و بعد از خروج از دهان مجدداً با همان رطوبت وارد حلق شود که در این صورت روزه باطل می‌شود

بهجت، استفتاآت، روزه بیماران و ناتوانان، س 1423. فاضل، استفتا از دفتر استفتاآت، ج 1، س ؟
553؛ سیستانی، استفتاآت، بخش مبطلات روزه، س 25

تزریق سرم

پرسش. حکم تزریق سرم در حال روزه ماه رمضان چیست؟

آیات عظام امام، تبریزی، خامنه‌ای و وحید: بنابر احتیاط واجب، باید از تزریق سرم خودداری کند؛ ؟
خواه جنبه غذایی و تقویتی داشته باشد، یا جنبه دوایی و مانند آن

آیه‌الله بهجت: تزریق سرم روزه را باطل می‌کند؟

آیات عظام سیستانی، صافی و نوری: تزریق سرم روزه را باطل نمی‌کند؛ خواه جنبه غذایی و تقویتی [?] داشته باشد، یا جنبه دوایی و مانند آن

آیه‌الله فاضل: اگر سرم جنبه غذایی و تقویتی داشته باشد، باید از تزریق آن خودداری کرد؛ ولی اگر [?] جنبه دوایی و مانند آن داشته باشد، تزریق آن اشکال ندارد

آیه‌الله مکارم: تزریق سرم‌های وریدی برای روزه‌دار جایز نیست [?]

توضیح المسائل مراجع، م 1576 خامنه‌ای، اجوبه الاستفتات، س 767؛ تبریزی، استفتات، س [?] 681؛ فاضل، جامع المسائل، ج 2، س 439. صافی، جامع الاحکام، ج 1، س 473 و دفتر: سیستانی و نوری. مکارم توضیح المسائل، م 1339